

قصه‌های شهر

جهیزیه هفت بیجار



گیتی صفرزاده

● اگر کسی همین حالا از من بپرسد مارک اتویی که در منزل استفاده می‌کنیم چه هست، نمی‌دانم. اینکه این خصوصیت من خوب است یا بد، نمی‌دانم فقط این را می‌دانم که موقع خرید هر جنسی به دو مورد توجه می‌کنم؛ اول بودجه جیبم، دوم کیفیت جنس مورد نظر. با این حساب، اگر فروشنده و دوست و تجربه خودم بگویند که فلان مارک اتو خوب است، قاعدتاً با توجه به شرایط مالی در اولویت خریدم می‌رود اما بعد که در حال اتوکشی لباس‌ها هستم دیگر یادم می‌رود که مارک آن وسیله چه بود و مختصرش این می‌شود که از اتو توقعی جز اتوکشیدن نیست. این ماجرا برای خرید سایر لوازم مورد نیاز خانه هم تکرار می‌شود، در نتیجه هیچ‌وقت یادم نیست آیا مارک اتوی ما با جاروبرقی‌مان یکی است یا اگر احتیاج به همین برقی پیدا کردیم، باید لزوماً همان مارک یخچال‌مان باشد یا نه.

شما درست می‌فرمایید، مارک به‌رحال حدی از کیفیت اجناس را مشخص می‌کند اما تجربه به همه ما ثابت کرده که در مارک‌های مختلف و با قیمت‌های معقول‌تر، اجناس با کیفیت مطلوب هم پیدا می‌شود و از آنجا که قرار نیست اقلام برقی خانه‌مان را با خودمان به جهان آخرت ببریم، لاجرم کیفیت ابدی آن‌قدر هم گزینه مهمی نیست. اما همین الان اگر دختر دم‌بخت در اطرافتان موجود باشد، متوجه می‌شوید که مارک اقلام برقی جهیزیه از نکات کلیدی در تهیه آن است در حدی که بعضی حاضرند رگشان را با چاقو بزنند اما جهیزیه‌ای به دخترشان ندهند که فلان مارک نباشد. حالا ردن رگ یک تصمیم شخصی است اما ماجرا از آنجا جالب‌تر می‌شود که بسیاری کسان‌ی که حاضرند تا خرخره در قرض فرو ببرند اما مارک یخچال، گاز و ماشین رخت‌شویی دخترشان فلان باشد. به خودم نهیب می‌زنم و می‌گویم به من چه (جسارتاً به شما چه)، دوست دارم سختی بکشند و بچه‌شان را آب‌رومند به خانه شوهر بفرستند؛ البته آبرو در قصه‌های قدیمی به مفاهیم دیگری اطلاق می‌شد اما این روزها در یک جامعه مدرن زندگی می‌کنیم که قصه‌هایش فرق کرده است. جدیدترین قصه‌ای که اطرافم اتفاق افتاد، این بود:

یکی بود یکی نبود. در اداره‌ای در شهر خودمان مرد آپرومندی بود که می‌خواست دخترش را شوهر بدهد اما وضع مناسبی برای تهیه جهیزیه دختر نداشت. همکاران اداره گرد هم آمدند و هرکدام تصمیم گرفتند که یکی از اقلام مورد نیاز را از یخچال، گاز و مخلوطکن بیست‌کاره تهیه کنند. پس هریک به سمتی رفتند و مشغول شدند. روز موعود رسید و نامبردگان از هفت‌سو آمدند و اقلام تهیه‌شده را با شادی و شعف خدمت پدر عروس تحویل دادند. نامبرده نگاه دقیقی به مارک‌های آنها انداخت و آه پرسوزی از دل پرورد کشید و گفت: می‌خواهید دخترم را با جهیزیه هفت‌بیجار به خانه بخت بفرستم؟! اطرافیان تازه متوجه شدند که مارک وسایل اهدایی‌شان با هم یکی و هماهنگ نیست و انگشت حیرت به دهان گزیدند. کلاغه کماکان در حال پرواز است و به این زودی‌ها به خانه‌اش برنخواهد گشت.

عجیب‌غریب

برس یک میلیونی

● دیگر برای خیلی از افراد در تهران یا برخی شهرهای بزرگ ایران عادی شده است که با رقم‌های عجیب‌وغریب لباس بخرند و بپوشند؛ مثلاً شلواری چهار میلیون‌ورخده‌ای در سایت‌های اینترنتی عرضه کنند یا یک شلوار ساده در پاساژهای بالای شهر بشود یک میلیون. اکنون بسیاری از برندها از ایران رفته‌اند و به‌جای برخی نمایندگی‌ها، فروشگاه‌های دیگر باز شده است. دلیل هم افزایش قیمت آنجانی است، کفش‌های ۳۰۰،۴۰۰ هزار تومانی به‌الای یک میلیون خریدوفروش می‌شوند و هیچ محصول اصلی کمتر از ۱/۵ میلیون پیدا نمی‌شود. اما اگر با این قضیه گرانی لباس هم مثل بقیه گرانی‌ها کنار آمده باشند، با ماجرای عرضه برس دستشویی یک‌میلیونی هنوز با چشم‌های گردشده از وحشت برخورد می‌کنند. وقتی این عکس در شبکه‌های مجازی منتشر شد، شاید اولین فکر اشتباه در تایپ و گذاشتن یک صفر بیشتر است، اما اگر یک جست‌وجوی سریع بکنید می‌بینید که این‌طور نیست. در کنار برس‌هایی که از ۱۳ هزار تومان و ۱۸ هزار تومان تا ۴۵ هزار تومان هستند، ناگهان قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند و به ۱۱۰ هزار تومان می‌رسد. توجه می‌کنید و معلوم می‌شود خارجی است، به‌این‌ترتیب قیمت برس متنوع می‌شود ۱۱۰ هزار تومان، ۳۹۹ هزار تومان و ۷۹۰ هزار تومان. دارید شاخ درمی‌آورد البته دیگر خارجی‌ها هم هستند بین ۱۵۰ هزار تومان تا ۶۴۰ هزار تومان، اما چشم‌هایمان وقتی گردت می‌شود که درمی‌یابید یک مارک خاص حالا فرقی ندارد آلمانی است یا ووو قیمت‌هایش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان آغاز می‌شود. اصلاً از خودتان نمی‌توانید بپرسید چه کسانی می‌توانند این برس‌ها را خریداری کنند. در این‌جور مواقع فقط می‌توان از اصطلاح در افق دورشن استفاده کرد.

شترخان روزنامه

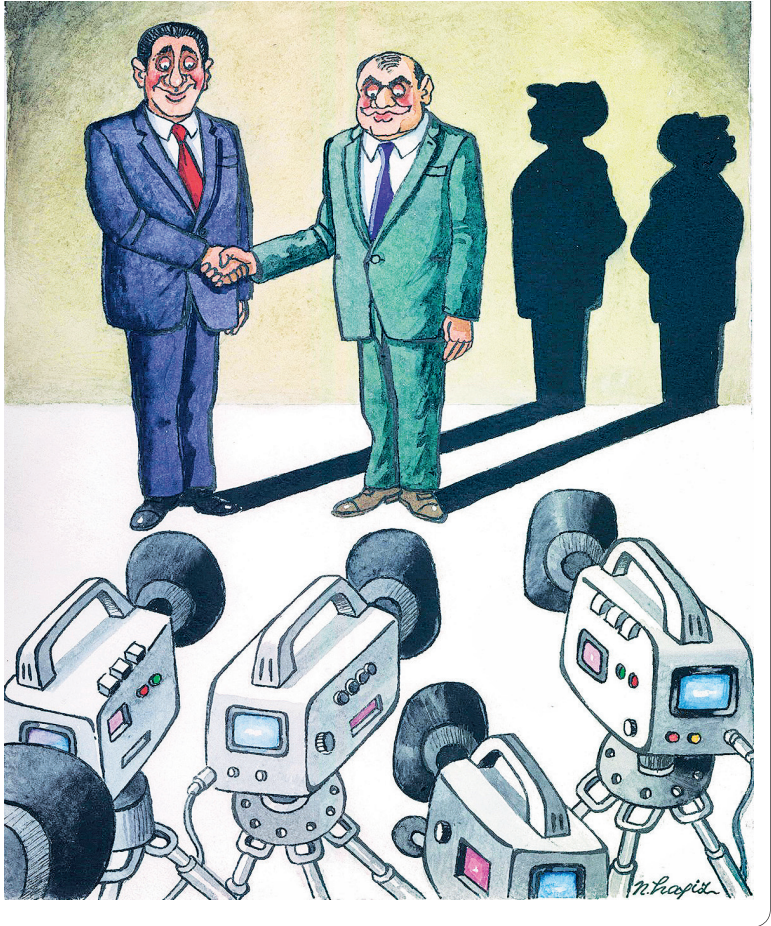
www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۲۲ آبان ۱۳۹۷ • ۵ ربیع‌الاول ۱۴۴۰ • ۱۳ نوامبر ۲۰۱۸ • سال شانزدهم • شماره ۳۲۹۰ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ • اذان مغرب ۱۷:۰۸ • اذان صبح فردا ۵:۱۲ • طلوع آفتاب ۶:۳۹

روزنارضا

کارتون خواب

حافظ نصیر اوغلو



زلزله داغی که همچنان می‌سوزاند

یک سال از #زلزله_کرمانشاه می‌گذرد، داغ دل‌ها که همچنان بابرجاست و جای خیلی‌ها که رفتند خالی، یک‌سری خرابی‌ها آباد شده و هنوز هم کانکس و چادر، سرپناه خیلی از آوارگران است. اما زلزله سریل‌ذهاب و هفت رشت‌ش فقط خانه‌ها را ویران نکرده بود، نشانه کاملی از اعتماد ویران‌شده مردم به مسئولان بود. هنگامی که مردم با صف‌های طولانی و آب معدنی، پتو و غذا به سوی مناطق زلزله‌زده راهی شدند، به‌جای آنکه به هلال‌احمر و دولت اعتماد دهی، رنگ خطر‌ها به صدا درآمده بود. سلب‌ریتی‌ها در آن زمان میان‌دار شدند. آنها شماره حساب اعلام کردند و سیل کمک‌ها برایشان روانه شد. اما یکی، دو ماه بعد، وقتی که آن حجم حضور مردم فروکش کرد، وقتی بخش زیادی از وسایل در آن سرمای زمستان آتش زده شد، مردم زلزله مانده بودند و سقفی که



بالای سرشان نبود. هرچند نمی‌توان کمک‌های مردم به آسیب‌دیدگان را نادیده گرفت؛ چراکه سلب‌ریتی‌ها بیش ۱۷ میلیارد برای بازسازی جمع‌آوری کرده‌اند و هنوز مشکلات ادامه دارد و دردهای بسیاری در اولین سالگرد آن بی‌پاسخ مانده است. زلزله‌زدگان بارها از خودکشی و سختی‌های بسیار در این مدت نوشته‌اند. حدود یکی و دوماه است که سلب‌ریتی برای پاسخ‌گویی از سوی قوه قضائیه احضار شده‌اند تا بیان کنند پول مردم چگونه خرج شده است و چگونه خرج می‌شود. اما در روز سالگرد، بسیاری در شبکه‌های اجتماعی یادی کرده‌اند از زلزله‌زده‌ها، حتی عده‌ای فراخوان داده‌اند که در

دور دنیا

هزاروصد عروس و داماد جنگ‌زده

مراسم عروسی هم‌زمان ده‌ها زوج حرکتی زیا و درعین‌حال اقتصادی است که در سراسر جهان و از جمله در ایران نیز به شکل‌های مختلف و در مناسبت‌های متعدد برگزار شده است. تازه‌ترین مورد گزارش‌شده یک مراسم عروسی دسته‌جمعی ۵۵۰ زوج بوده که هفته گذشته در شهر لاذقیه سوریه برگزار شده و البته ویژگی این مراسم حضور پررنگ جنگ و خانواده‌نظامیان کشته‌شده یا مجروح جنگ ویرانگر سوریه بوده است. خبرگزاری ریانوستی روسیه گزارش داده

گمان می‌کنم حوالی ۱۳۱۳ بود که کشف اجسادی بدون سر در خرابه‌های شترخان در جنوب تهران وحشتی فراگیر را بر تهران مستولی کرد. مقتولان عمدتاً منحرفان جنسی بودند و پسرپروچه‌هایی که چنین وصفی نداشتند نیز از تیغ قاتل ناشناس در امان نمانده بودند.

با اینکه در آن زمان امکانات جرم‌یابی در کشور ما بسیار محدود و اندک بود، اما تشکیلات آگاهی و نظمیه وقت با تجزیه‌وتحلیل آثار باقی‌مانده از قاتل -که خود مطلبی درخور تحقیق و بررسی است- توانست قاتل را در مدت کوتاهی شناسایی و دستگیر کند.

«اصغرقاتل» دستگیر شد و مانند خلفش «هوشنگ ورامینی (یا امینی)» مدعی شد قصدش از این کشتارها پاک‌سازی جامعه از مردان منحرف بوده است! ادعایی که از سعید حبایی و آدم‌کشان دیگر نیز هریک به نوعی، شنیده شد!

به‌این‌ترتیب تا سال‌ها «شترخان» که دیگر شتری در آن نبود، به مظهر وحشت و شثامت تبدیل شد؛ به‌گونه‌ای که مادران بچه‌ها را از آن می‌ترساندند و کسی جرئت تردد در آن را نداشت و در فولکلور و ادبیات مردمی هم اشعار و جوک‌هایی در مورد اصغرقاتل و خرابه‌های شترخان شایع شد مثل:

«اصغر شتر خونی، تو قاتل جونی».

با این تفصیلات اگر کسی خطر می‌کرد و گذارش به شترخان می‌افتاد و بلایی بر سرش می‌آمد، ممکن بود بگویند «کسی که در بیابان می‌خواهد خواب آشفته می‌بیند». موارد قتل، کشتار و ترور در خانه مقتولان، رستوران، فروشگاه، انبوس و خیابان و سایر امکنه وجود داشته و بر حسب مورد نسبت به این رویدادها عکس‌العمل‌هایی بسیار شدید، شدید یا عادی نشان داده شده است و این‌عکس‌العمل‌ها در سطح داخلی یا جهانی یا هر دو بوده است.

اما کمتر شنیده شده مثل کسی که برای شکایت به کلانتری یا دادسرا رفته، در این اماکن، نه به وسیله طرف دعوا بلکه با مباشرت مأموران کلانتری و دادسرا کشته و مثله شده باشد (قطعاً استثنائاتی در این مورد به ذهن متبادر می‌شود، اما قیاس بر استثنا و تعمیم آن جایز نیست).

ماجرای مرحوم خاشقجی از این‌لحاظ از نوادر

است. این آقا که از اتباع عربستان است و ظاهراً سوابق امنیتی هم نداشته، گویا از مخالفان حکومت سعودی و بن‌سلمان بوده و به همین لحاظ به آمریکا پناه برده و در آنجا به روزنامه‌نگاری مشغول شده است. واقعیت این است که از مجموع گفته‌ها در مصاحبه‌اش با BBC در برنامه «به عبارت دیگر»، چندان مخالفتی با رژیم سعودی استنباط نمی‌شد، بلکه تا حد زیادی توجیه‌گر و مدافع بود. اما شاید گفته بود «اسب شاه بابوست» و در چنان رژیم‌هایی چنین جسارتی لاجرم درخور مجازات اعدام است.

این آقا با آن سابقه امنیتی و سن بالای ۶۰سال از آنجا که سر پیری قصد معرکه‌گیری داشت، برای گرفتن گواهی‌تجربه به کنسولگری عربستان در آنکارا مراجعه کرده و ظاهراً ظرف دو دقیقه از او پرسیده‌اند «تو به اسب شاه گفته‌ای یاخو؟» و گویا پاسخ این مسکین مثبت بوده است، چون هفت دقیقه بعد به سزایش رسیده و همکاران سابقش او را خفه و بعد مثله و در اسید حلش کرده‌اند!!.

ظاهراً حکومت عربستان شان این‌مقتول را رعایت و برای کشتن او تیمی متشکل از ۱۵ یا ۱۷ نفر با هواپیماهای خصوصی اعزام کرده که متشکل است بر متخصصان آدم‌کشی، قضایی، پزشکی قانونی و امحای جسد و آثار جرم بوده است. کثرت تعداد افسراد اعزامی خود معمایبی است. گمان نمی‌رود برای کشتن و امحای «رمبو» معروف هم اعزام چنین گروهی به استعداد تقریباً یک دسته یا دو خوشه لازم باشد. از اینجا می‌توان فهمید که چرا این حکومت و دولت وقتی در عملیات نظامی جدی درگیر می‌شود، چندان هنری از خود بروز نمی‌دهد و ظاهراً برای مقابله با هریک از نفرات پیاده حریف حداقل به یک گروهان احتیاج دارد، چون قطعاً حریف مردی شصت‌وچندساله، نوسنده و روزنامه‌نگار نیست.

قتل و امحای آقای خاشقجی در تمام دنیا با وحشت و حیرت مواجه شد. به گمان حقیر، مردم ایران نه وحشت کردند و نه به حیرت دچار شدند. وحشت نکردند چون جنگ هشت‌ساله و ماجراهای آن و سایر رویدادهایی که ناظرش بودند، آنها را به‌اصطلاح «واکسینه» کرده است و شگفت‌زد نشده‌اند چون بدتر از این را از همین دولت و حکومت عربستان دیده‌اند. سابقه کردن‌زدن «بوطالب یزدی»، جوانی که ضمن طواف حالش به‌هم خورده و اسفراغ کرده بود و اعدام او روابط ایران و عربستان را به‌شدت تیره کرد، وجود دارد. آنچه در محاصره و قتل عام زائران

پشت تاریخ

کنسولگری عربستان و خرابه‌های شترخان!

ایرانی در مکه انجام شد، با ماجرای قتل خاشقجی قابل مقایسه نیست. اینکه گروهی زن و مرد و حتی کودک، بی‌دفاع و بی‌سلاح را محاصره و راه‌های فرار را مسدود کنند و سپس از اطراف از جمله از بالای باهم، آنها را به گلوله ببندند، جنایتی است غیرقابل باور. این رویدادی است که نمی‌توان آن را به اشتباه یا افراد خودش و مانند اینها منتسب کرد. طرفه اینکه کشورها و مقاماتی که از قتل آقای خاشقجی ابراز وحشت و انزجار می‌کنند، در قبال این حادثه ترسانک که یادآور فیلم‌های سینمایی با داستان‌های خیالی است، عکس‌العملی مناسب و درخور نشان ندادند؛ شاید به همان علتی که فروشنده ۴۱۰ میلیارد دلار اسلحه به عربستان، در قبال قتل خاشقجی تاکنون عکس‌العملی مناسب نشان نداده است و تصور نمی‌رود نشان دهد.

از این گذشته، چشمه دیگری از هنرنامه‌ی‌های این رژیم را در ماجرای منا دیدیم که البته ادعا شد غیرعمدی بوده است. مرگ چندصد ایرانی در این حادثه از نظر شرعی «قتل در مزدحم» و پرداخت دیه مقتولان بر بیت‌المال -یعنی بیت‌المال عربستان- است، اما دولت عربستان از این‌ام اقدامی دراین‌باره نکرده است.

بدیهی است این سؤال همواره مطرح است که تا زمانی که این احتمالات وجود دارد، چرا در اعزام حجاج ایرانی به عربستان تجدیدنظر نمی‌شود؟ آیا وجوب حج واجب در چنین شرایطی معقل نمی‌شود؟ به‌این‌ترتیب چرا باید قتل خاشقجی -هر اندازه وحشیانه و وحشتناک باشد- موجب شگفتی شود؟ کدام ضابط قضائی تحت امر کدام مقام قضائی مستقل قرار است در این مورد -در عربستان- تحقیق کند؟ نتیجه تحقیقات در کدام رسانه آزاد و مستقل منتشر خواهد شد و کدام دادگاه مستقل به اتهام آمران و عاملان رسیدگی خواهد کرد؟

به‌رحال قتل خاشقجی خاطره‌ اصغرقاتل و هوشنگ امینی و خرابه‌های شترخان را زنده کرد. آن دو نفر محاکمه و اعدام شدند، اما با توجه به اینکه حدوث حوادث دیگر رنگ‌ولعاب ماجرای خاشقجی را کم کرده است، ببینیم عاملان و آمران این قتل چه سرنوشتی خواهند داشت. چه‌بسا در یا زود تظاهرکنندگانی که به دو گروه تقسیم شده‌اند، در خیابان‌های ریاض و واشنگتن به راهپیمایی بپردازند و گروهی بگویند «بن‌سلمان بن‌سلمان، خاشقجی را کشتی» و گروه دوم تاکیدا جواب بدهد: «خودش مرد»؛ والله اعلم

تجربه دیگران

زان روستایی قدر تمند سراسر جهان

محبوب می‌شود؛ چون کشت این محصول از سوی زمین‌داران بزرگ آثار مخرب زیست‌محیطی و فرهنگی در این منطقه بر جا گذاشته و عملاً فضاهای سبز برای زیست را در این منطقه و همچنین مناطق مجاور در اطراف دریاچه توتا از میان برده است. این زنان در هفت سال گذشته تلاش‌هایی پیگیر برای تغییر شرایط زندگی مردم منطقه به‌خرج داده‌اند. رافا بیروبالا، ۶۹ساله، از هند برای مبارزه خستگی‌ناپذیر با خرافه‌ای مخرب به نام «شکار جادوگران» در ایالت آسام برنده این جایزه شده است. دیگر برنده هندی این جایزه پوشپا ساواریاج، ۲۵ساله، از تامیل نادو به‌عنوان «بیشگام کشت ارگانیک در قبایل» جایزه گرفته است. ماریا چاپاز، ۴۹ساله، از سوئیس در ۲۰ سال گذشته در حوزه برابری زنان محلی فعالیت کرده است. ماریا آریانا ماسکوئرا برنده دیگری از کشور کلمبیا برای تغییر عادات غذایی مردم منطقه لوس کوریلوس موفق به دریافت آن جایزه شده است. الویبا یاکویی از تکابان کوآتمالا به‌عنوان فعال حقوق زنان مایا یکی دیگر از برندگان بود و آرورا رامیز و ترزا روبیز از مورلوس مرکزیک نیز به صورت مشترک برای مبارزه «حماسی» خود با یک مؤسسه صنعتی بزرگ که محیط زیست و ساختار اجتماعی و اوضاع فرهنگی زیست‌بوم آنها را در معرض خطر قرار داده بود، این جایزه را دریافت کرده‌اند.

معبد کتاب



این هنرمند با توجه به موضوع‌گیری نازی‌ها علیه سانسور کتاب، از این معبد یونانی به‌عنوان سمبل دموکراسی در سال‌های دور استفاده کرده است. البته تاکید هنرمند هم ساخت این اثر در پارک فریدریش پلاتز بوده است؛ مکانی که نازی‌ها در ۱۹ می ۱۹۳۳ حدود دو هزار کتاب را قمعوع اعلام کردند. مراسم کتاب‌سوزان‌های جمعی از تاریخ ۱۱ می آغاز شده بود؛ اما به دلیل بارش باران، در شهر کاسل این مراسم با تاخیر انجام شد. داربست‌های فلزی این اثر براساس شکل این معبد طراحی شده است. بعدا کتاب‌ها در داخل این چارچوب‌ها قرار گرفت و با بسته‌بندی پلاستیکی پوشانده شده‌اند. همه کتاب‌ها براساس یک فهرست کوتاه از بیش از ۱۷۰ عنوان که در‌حال‌حاضر با قبلا ممنوع شده بودند، تهیه شده است و مردم آنها را اهدا کرده‌اند؛ اما این اولین بار نیست که Minujin پارتیون کتاب‌ها را خلق کرده است. این هنرمند همچنین در بوئنوس‌آیرس یک نمونه دیگر را ساخته است؛ کتاب‌هایی را که در دوران دیکتاتوری نظامی آرژانتینی از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ ممنوع شده بود.

تجربه نزدیک



هزار کتاب

شماری از جوانان، کافه‌ای را با نام «کافه ۲۵۱» در غرب کابل ایجاد کرده‌اند که اکنون به مرکز تبادل و خوانش کتاب در میان جوانان پایتخت تبدیل شده است. این کافه که اکنون به «کافه کتاب» مشهور شده است،

از سوی چند جوان مدیریت می‌شود. مدیران این کافه می‌گویند که تاکنون بیش از هزار جلد کتاب را با ایجاد این کافه در میان جوانان پایتخت به اشتراک گذاشته‌اند و این طرحشان در شش ولایت دیگر کشور نیز گسترش یافته است. فیصل ذاهب، یکی از اعضای این کافه، به خبرگزاری طلوع می‌گوید: «هدف ما این است که جایی ایجاد کنیم که مردم علاوه بر اینکه بتوانند نوشیدنی و غذا میل کنند، بتوانند یک کتاب بگیرند و کتاب بخوانند». غذاهای زودپز، نوشیدنی‌های گرم و سرد، زعفران هراتی و کیک خانگی از غذاهای این کافه هستند اما فضای آرام، فراهم‌بودن زمینه مطالعه و گفت‌مان‌های فرهنگی میان جوانان از ویژگی‌های متفاوت این کافه است؛ چنان‌که می‌شود شطرنج بازی کرد و با به‌زوردرآوردن ناره‌ای کتاب به موسیقی صدای خود نیز گوش داد. به گفته مسئولان این کافه، کافه کتاب نتیجه هزینه‌کردن ۴۰۰ هزار افغانی و دو ماه کار روی یک خرابه بوده است که اکنون این کافه در آن ساخته شده است.